

رقابت ایالات متحده و چین در تنگه تایوان در هزاره جدید

رضا جلالی^۱، سارا تراییان^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۹

چکیده:

رقابت بین ایالات متحده و چین در تنگه تایوان به نگرانی مهمی برای ثبات منطقه‌ای و روابط بین‌المللی تبدیل شده است. درک عوامل زمینه‌ای و پویایی که این رقابت را هدایت می‌کند برای سیاست‌گذاران و محققان به طور یکسان بسیار مهم است. سوال اصلی که این پژوهش را هدایت می‌کند این است که چگونه این عوامل بر واکنش ایالات متحده در حفاظت از منافع خود در منطقه و موضع قاطعانه چین در قبال تایوان تأثیر می‌گذارد. بر اساس رئالیسم نئوکلاسیک، این فرضیه وجود دارد که عوامل داخلی، مانند برداشت رهبران، نهادهای داخلی و ترجیحات اجتماعی، نقش مهمی در شکل‌دهی رفتار ایالات متحده و چین در تنگه تایوان دارند. علاوه بر این، عوامل سیستمی، از جمله شبکه‌های اتحاد و آرزوها برای هژمونی منطقه‌ای، با عوامل داخلی تعامل دارند تا بر اقدامات آنها تأثیر بگذارند. هدف این پژوهش با بررسی تأثیر متقابل عوامل داخلی و پویایی سیستمی، ارائه بینشی در مورد انگیزه‌ها و اقدامات هر دو کشور در این عرصه استراتژیک است. این تحقیق از رویکرد کیفی با استفاده از مرور ادبیات جامع و تحلیل منابع اولیه و ثانویه استفاده خواهد کرد. دستاورد این پژوهش درک عمیق‌تری از پویای پیچیده‌ای که باعث رقابت ایالات متحده و چین در تنگه تایوان شده است را فراهم می‌کند. این مطالعه انگیزه‌ها، اقدامات و پیامدهای بالقوه برای ثبات منطقه‌ای را روشن می‌کند.

واژگان اصلی: تنگه تایوان، چین، ایالات متحده، تهدید قهری، امنیت آسیا

۱. استادیار روابط بین‌الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

dr_rezajalali@yahoo.com

۲. دانشجوی دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۱. مقدمه

رقابت بین ایالات متحده و چین در تنگه تایوان، ثبات منطقه را با چالش‌هایی مواجه می‌کند و پتانسیل تشدید تنش‌ها و افزایش خطر درگیری را دارد. پویایی پیچیده این رقابت نیازمند تحلیلی جامع است که هم عوامل سیستمی و هم متغیرهای داخلی را در نظر بگیرد. رئالیسم نئوکلاسیک چارچوبی نظری ارائه می‌دهد که می‌تواند به روشن کردن این پویایی‌ها کمک کند و درک عمیق‌تری از انگیزه‌ها و اقدامات هر دو قدرت ارائه دهد. تنگه تایوان یک منطقه استراتژیک مهم در آسیا و اقیانوسیه است و هرگونه درگیری یا بی‌ثباتی در این منطقه می‌تواند پیامدهای گسترده‌ای داشته باشد. ایالات متحده مدت‌ها متعهد به حفظ امنیت تایوان بوده است، در حالی که چین تایوان را استانی مرتد می‌بیند که باید تحت کنترل خود بازگردانده شود. رقابت بین این دو قدرت در تنگه تایوان پیامدهایی برای ثبات منطقه و همچنین توازن قوا در منطقه آسیا و اقیانوسیه دارد (Hi, 2017:4). هدف این تحقیق تحلیل رقابت بین ایالات متحده و چین در تنگه تایوان از دیدگاه رئالیستی نئوکلاسیک است. هدف این پژوهش با در نظر گرفتن عوامل سیستمی و متغیرهای داخلی، درک جامعی از انگیزه‌ها و اقدامات هر دو قوه است. علاوه بر این، این تحقیق به دنبال ارزیابی تأثیر این رقابت بر ثبات منطقه‌ای و شناسایی خطرات و چالش‌های بالقوه است.

رقابت بین ایالات متحده و چین در تنگه تایوان پیامدهای مهمی برای ثبات منطقه دارد. رئالیسم نئوکلاسیک نشان می‌دهد که این رقابت می‌تواند تنش‌ها را تشدید کند و خطر درگیری را افزایش دهد، زیرا هر دو قدرت در موضع‌گیری نظامی قرار می‌گیرند و عزم خود را برای محافظت از منافع خود نشان می‌دهند. احتمال اشتباه در محاسبه یا تشدید ناخواسته تنش باعث درگیری و یا منازعه بیشتر در منطقه می‌شود، به ویژه اگر هر یک از طرفین احساس کند منافع حیاتی آن در خطر است. علاوه بر این، دخالت سایر بازیگران منطقه‌ای مانند ژاپن یا کشورهای آسیای جنوب شرقی می‌تواند وضعیت را پیچیده‌تر کند و به طور بالقوه منجر به درگیری گسترده‌تر شود (Chen, 2015:9).

رقابت بین ایالات متحده و چین در تنگه تایوان موضوع تحقیقات گسترده‌ای بوده است که محققان جنبه‌های مختلف این مسئله پیچیده را بررسی می‌کنند. در این مقاله یک بررسی جامع از تاریخ تحقیق در مورد رقابت ایالات متحده و چین در تنگه تایوان ارائه شده است و یافته‌های کلیدی، تئوری‌ها و روش‌های استفاده شده توسط محققان را در طول سالها برجسته می‌کند. محققانی که بیشترین توجه را به سیاستگذاری در سرزمین اصلی چین و تایوان داشتند، به روابط بین تنگه‌ای اهمیت زیادی داده

اند. معمولاً صرف نظر از پذیرش یا عدم پذیرش آن، این گروه از محققان همگی اعتراف کردند که اصل چین واحد بسیار مهم است به عنوان مثال، پروفیسور گی یونگ پینگ در استدلال می‌کند که آیا مذاکرات سیاسی نتیجه بخش خواهد بود یا خیر و اینکه این موضوع به درک جامع دو طرف از مفهوم اصل یک چین واحد بستگی دارد. پروفیسور وانگ یینجین ۳ مدل‌های مختلف اتحاد را که توسط محققان و سیاستمداران دو طرف پیشنهاد شده بود، مقایسه کرد و معتقد بود که "یک کشور، دو سیستم" بر اساس اصل چین واحد است. با این حال، برای دستیابی به اتحاد مجدد، نگرش تایوان بسیار مهم است. در دهه ۱۹۵۰ محققان غربی معمولاً از این عقیده حمایت می‌کردند که تایوان باید به عنوان بخشی از چین شناخته شود. به عنوان مثال دکتر دی پی او کانل استدلال کرد که یک دولت فقط برای آنچه ادعا می‌کند شناخته می‌شود، به این معنی که تا زمانی که تایوان عنوان خود را تغییر ندهد، همچنان به عنوان بخشی از چین شناخته می‌شود (Grzegorzewski, 2022:7).

با این حال محققانی که موضوع تایوان را با روابط چین و ایالات متحده ترکیب کرده‌اند، نتایج نسبتاً قانع کننده‌تری را ارائه کرده‌اند. به عنوان مثال پروفیسور ژان گاریسون تحولات سیاست ایالات متحده را از نیکسون تا جی. دبلیو بوش در قبال چین بررسی کرد و تأثیر افزایش قدرت چین بر تعهد ایالات متحده به تایوان را تحلیل کرد و یا پروفیسور فیلیپ سی. ساندرز ۳ مانند بسیاری دیگر از محققان آمریکایی تهدید بالقوه چین برای منافع ایالات متحده را مورد تأکید قرار داده است. این محققان معتقدند افزایش قدرت چین در شرق آسیا منافع ایالات متحده را تهدید می‌کند و از این رو به دنبال جلوگیری از اتحاد مجدد چین و تایوان هستند. زیرا نگران تقویت نظامی چین در دهه‌های اخیر هستند و معتقدند که این افزایش قابلیت‌های نظامی ممکن است تأثیر منفی بر صلح و ثبات در سراسر تنگه داشته باشد (Sang, 2017:22).

تحقیقات قبلی در مورد رقابت بین ایالات متحده و چین در تنگه تایوان در درجه اول بر دیدگاه‌های

1 Ge Yongping
2 Wang Yingjin

واقع‌گرایانه و سازنده متمرکز بوده است. محققان واقع‌گرا بر پویایی قدرت و پیگیری منافع ملی تأکید می‌کنند، در حالی که محققان سازنده‌گرا بر نقش هنجارها، ایده‌ها و هویت در شکل‌دهی رفتار دولت تأکید می‌کنند. با این حال، شکافی در ادبیات مربوط به کاربرد رئالیسم نئوکلاسیک در این موضوع وجود دارد. هدف این تحقیق بر کردن این شکاف با ارائه یک تحلیل ظریف است که هم عوامل سیستمی و هم متغیرهای داخلی را در نظر می‌گیرد. رقابت بین ایالات متحده و چین در تنگه تایوان یک موضوع پیچیده ژئوپلیتیکی است که پیامدهای مهمی برای ثبات منطقه دارد. رئالیسم نئوکلاسیک چارچوب نظری ارزشمندی برای درک این رقابت و تحلیل انگیزه‌ها و اقدامات هر دو قدرت ارائه می‌دهد. هدف این تحقیق ارائه تحلیلی جامع از این موضوع و کمک به ادبیات موجود در این زمینه است و همچنین به این پرسش پاسخ داده خواهد شد که چگونه عوامل سیستمی و داخلی بر واکنش ایالات متحده در حفاظت از منافع خود در منطقه و موضع قاطعانه چین در قبال تایوان تأثیر می‌گذارد؟

۲. ادبیات نظری و پیشینه پژوهش

رئالیسم نئوکلاسیک یک نظریه واحد نیست، بلکه یک برنامه یا چارچوب پژوهشی است که برخاسته از سنت رئالیستی است و بر مطالعات سیاست خارجی تمرکز دارد. رئالیسم نئوکلاسیک شامل بسیاری از نظریه‌های سیاست خارجی واقع‌گرایانه است، مانند نظریه موازنه تهدید استفان والت (۱۹۸۷)، مدل بسیج سیاسی توماس کریستسن (۱۹۹۶)، موازنه منافع راندال شورلر (۱۹۹۸)، نظریه موازنه ریسک تالیافرو (۲۰۰۴)، مدل اجرایی سیاست خارجی لوبل و همچنین مدل استراتژی کلان نئوکلاسیک مبتنی بر ایده نیکلاس کیچن.

- 1 Neoclassical realism
- 2 Stephen Walt
- 3 Thomas Christensen
- 4 Randall Schweller
- 5 Taliaferro
- 6 Lobell
- 7 Nicholas Kitchen
- 8 Gideon Rose

همانطور که گیدئون رز (۱۹۹۸) بیان می‌کند دلیل گروه‌بندی این نظریه‌های مختلف با هم این است که رئالیست‌های نئوکلاسیک چارچوب نظری مشابهی دارند که آنها را از رئالیست‌های کلاسیک و رئالیست‌های ساختاری متمایز می‌کند (He, 2017:8). راهی که برای تمایز رئالیسم نئوکلاسیک از نئورئالیسم می‌توان ارائه کرد این است که اولی بر تصمیمات سیاست خارجی تمرکز دارد؛ در حالی که دومی الگوهای گسترده‌ای از نتایج سیستمی یا تکرار شونده را بررسی می‌کند. رئالیسم نئوکلاسیک با پذیرش فرضیات رئالیسم ساختاری مبنی بر اینکه ساختار، عامل مهمی بر شکل‌دهی رفتار دولت‌ها می‌باشد فرض جدیدی ارائه می‌دهد مبنی بر اینکه تاثیر ساختار باید از طریق سیاست داخلی بویژه ساختار دولت و ادراک نخبگان به رفتار دولت منتقل شود. با این حال به غیر از این فرض اصلی در رابطه با اینکه دقیقا چه چیزی سیاست‌های دولت‌ها را شکل می‌دهد، توافق ندارند. در رئالیسم نئوکلاسیک ۳ مرحله رفتاری یک دولت مورد ارزیابی قرار می‌گیرد: (۱) ارزیابی استراتژیک؛ (۲) تدوین استراتژیک؛ (۳) اجرای استراتژیک (He, 2017:9).

واقع‌گرایان نئوکلاسیک تحقیقات خود را بر پایه‌ی واقع‌گرایی ساختاری بنا می‌کنند و توزیع قدرت سیستم را به عنوان متغیر مستقل اصلی در شکل دادن به سیاست خارجی یک دولت قرار می‌دهند. در عین حال، آنها به عنوان ضعف رئالیسم ساختاری، نادیده گرفتن نظام و رفتار دولت را که کانون تحلیل سیاست خارجی است را مورد تاکید قرار می‌دهند. بنابراین، رئالیست‌های نئوکلاسیک قدرت توضیحی را از رئالیسم کلاسیک وام می‌گیرند و بر رابطه پیچیده بین دولت و جامعه تأکید می‌کنند. به عبارت دیگر، اگر رئالیسم کلاسیک را به عنوان رویکردهای «تصویر اول و یا (سطح فردی) و رئالیسم ساختاری را به عنوان تصویر سوم (سطح سیستم) ببینیم، رئالیسم نئوکلاسیک رویکردی چند سطحی است که چارچوب پژوهشی آن از فردی (سطح اول)، ملی (سطح دوم) و سطح تحلیلی سیستمیک (سطح سوم) عبور می‌کند (Hi, 2022:5).

رئالیسم نئوکلاسیک مبتنی بر رابطه پیچیده بین دولت و جامعه است که در رئالیسم کلاسیک یافت می‌شود. رئالیسم نئوکلاسیک معتقد است که قدرت دولتی در دوره‌های مختلف تاریخی متفاوت است. با این حال، مانند نئورئالیسم، رئالیسم نئوکلاسیک معتقد است که محیط بین‌المللی که در آن

دولت‌ها در آن تعامل دارند، تعیین‌کننده اصلی منافع و رفتار آنهاست. بنابراین، نئورئالیسم و رئالیسم نئوکلاسیک از یک هستی‌شناسی مبتنی بر محیط بیرون می‌آیند. آنها از همان مفروضات اصلی آنارشی، اهمیت توزیع نسبی قدرت و ماهیت متضاد سیاست بین‌الملل سرچشمه می‌گیرند. با این حال واضح است که نئورئالیسم و رئالیسم نئوکلاسیک بر اساس پدیده‌هایی که هر کدام به دنبال توضیح آن هستند (متغیر وابسته) با یکدیگر تفاوت دارند. اولی به دنبال توضیح الگوی ساختاری نظام بین‌المللی است و دومی به دنبال توضیح تغییر در سیاست‌های خارجی هر یک از دولت‌ها در طول زمان یا دولت‌های مختلف در هنگام مواجهه با محدودیت‌های خارجی مشابه است (Sang, 2017: 27).

ماهیت هرج و مرج نظام بین‌الملل، توزیع نسبی قدرت و سایر متغیرهای ساختاری مانند موازنه تهاجم-دفاع و جغرافیا، پارامترهایی را تعیین می‌کنند که چگونه دولت‌ها منافع خود را تعریف می‌کنند و اهداف خاصی را دنبال می‌کنند. رئالیسم نئوکلاسیک استدلال می‌کند که یک قدرت دولتی، توانایی نسبی دولت را برای استخراج یا بسیج منابع از جامعه داخلی که توسط نهادهای دولت تعیین می‌شود و همچنین بوسیله ناسیونالیسم و ایدئولوژی، انواع استراتژی‌های توازن درونی را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر، رئالیست‌های نئوکلاسیک استدلال می‌کنند که قدرت مادی نسبی، پارامترهای اساسی سیاست خارجی یک کشور را تعیین می‌کند به این معنا که ماهیت رقابتی سیستم بین‌الملل انگیزه‌هایی را برای دولت‌ها فراهم می‌کند تا از شیوه‌های موفق سیاسی، نظامی و فناوری کشورهای پیشرو الگوبرداری کنند یا از طریق نوآوری با چنین شیوه‌هایی مقابله کنند (Dean, 2020: 8). رئالیسم نئوکلاسیک علاوه بر متغیرهای ساختاری، عمدتاً به توزیع نسبی قدرت مادی و روندهای قدرت پیش‌بینی‌شده، در شکل‌دهی به سیاست‌های خارجی دولت‌ها تأکید می‌کند و با مشخص کردن اینکه چگونه الزامات سیستمی احتمالاً از طریق قدرت دولتی به سیاست‌های خارجی و امنیتی واقعی تبدیل می‌شوند، مفهوم کامل‌تری از دولت ارائه می‌دهد و به دنبال ترکیب متغیرهای ساختاری و داخلی برای توضیح رفتار و تصمیم دولت‌هاست.

در چنین حالتی، رئالیسم نئوکلاسیک، که قدرت نسبی را به عنوان متغیر مستقل اصلی خود برای تفسیر سیاست خارجی قرار می‌دهد و در عین حال اشاره می‌کند که هیچ ارتباط مستقیمی بین قدرت نسبی و رفتار سیاست خارجی وجود ندارد، زیرا فشارهای سیستمی از طریق متغیرهای مداخله‌گر سطح واحد، یک نظریه مناسب برای سیاست خارجی و تحلیل تعامل بین هر دو بازیگر در مسئله

تایوان است (Schweller, 2018:4).

ماهیت روابط ایالات متحده و چین در گذشته با درک رهبران از تهدیدها و منافع در هر دو کشور شکل می‌گیرد. از آنجایی که ادراکات به صورت اجتماعی ساخته می‌شوند، آینده روابط ایالات متحده و چین به هیچ وجه توسط رقابت ساختاری بین هژمون و قدرت در حال ظهور از پیش تعیین شده نیست و همچنین شایان ذکر است که روابط آمریکا با چین به عنوان یکی از پیچیده‌ترین روابط در جهان، ماهیت چندوجهی دارد. بنابراین، هیچ عامل واحدی نمی‌تواند توسعه روابط آمریکا با چین را تعیین کند. با تجزیه و تحلیل تحولات سیاست هر دو بازیگر در مسئله تایوان، واضح است که هر دو قدرت انتظارات خود را در مورد چگونگی حل مسئله دارند و در عین حال تلاش می‌کنند تا از نتیجه نهایی آن فراتر نروند. رابطه بین قدرت نسبی و اهداف چین و ایالات متحده مرتبط با تعقیب منافع خاص، موقعیت واقعی هر بازیگر را در این موضوع به وضوح مشخص می‌کند و رفتار آن‌ها را در سطح سیستم تفسیر می‌کند (Foulon, 2015, :3).

منافع هر یک از بازیگران درگیر در موضوع تایوان در یک سطح نیست. این در واقع به این معناست که نگرش نخبگان و جامعه این دو قدرت به تغییرات احتمالی در مسئله تایوان کاملاً متفاوت خواهد بود. بنابراین چگونگی واکنش مقامات و جامعه هر بازیگر به فشارهای خارجی ضروری است. تفسیر رفتار خارجی دولت با تجزیه و تحلیل عوامل درونی آن، عمده‌ترین روش تحقیق رئالیسم نئوکلاسیک است و برخی از محققان معتقدند که این روش برای بررسی وضعیت در سراسر تنگه تایوان بسیار مناسب است و استدلال می‌کنند که عوامل داخلی می‌تواند توضیح دهد که چرا تنش‌های امنیتی در تعاملات میان چین، تایوان و ایالات متحده رخ می‌دهد. بنابراین اینکه آیا تنگه تایوان می‌تواند صلح و ثبات را حفظ کند، به رقابت زیرگروه‌های داخلی برای تصمیم‌گیری ملی و ساخت هویت در هر یک از بازیگران درگیر در مسئله تایوان بستگی دارد، نه توسعه روابط اقتصادی و تجاری بین هر دو بازیگر (Eleanor, 2016).

در درون هر بازیگر دو زیرگروه وجود دارد که ممکن است دو حزب سیاسی یا دولت و کنگره نباشند؛ بلکه ممکن است نیروهای سیاسی با مواضع متضاد در تدوین سیاست خارجی باشند؛ این امر تحلیل مسئله تایوان را ساده‌تر می‌کند. موضع چین در موضوع تایوان همیشه یکسان بوده است و نخبگان چین به دنبال اتحاد ملی بوده‌اند و اکثر نخبگان چین معتقدند که بدون شک منافع ملی چین از طرف مدافعان استقلال تایوان و مداخلات خارجی در تهدید می‌باشد. با توجه به درجه این

تهدیدها، برداشت نخبگان چینی به تغییر وضعیت بین‌المللی و داخلی تغییر کرده است، که می‌توان آن را در تحول سیاست پکن از تلاش برای تصرف تایوان با زور تا تمرکز بر مهار جنبش‌های جدایی طلب مشاهده کرد. این تغییر نشان می‌دهد که سطح ادراک تهدید نخبگان افزایش یافته و باعث شده است تا دولت اقدامات موثرتری برای حفظ منافع خود انجام دهد. در اصل، نخبگان دریافته‌اند که باید به منافع اساسی اهمیت بیشتری بدهند و یک سری سیاست‌های قهری مانند اعلام قانون ضد تجزیه‌طلبی به عنوان یک بازدارنده معتبر اتخاذ کنند و به این معنا که نخبگان سیاسی چین در صورت اعلام استقلال تایوان، برای هرگونه اقدامات نظامی به اجماع رسیده‌اند. نگرش نخبگان سیاسی آمریکا نسبت به چین در حال رشد است. در درجه اول، بسیاری از سیاستمداران بر این باورند که ایالات متحده باید برای مهار تهدید چین علیه هژمونی جهانی ایالات متحده، موضعی سخت اتخاذ کند؛ اما بسیاری از نخبگان سیاسی و تجاری نیز وجود دارند که معتقدند دو کشور می‌توانند به یک همکاری بردسرد دست یابند، زیرا آنها دارای منافع مشترک در زمینه‌های اقتصادی و امنیتی هستند. با این حال، باید توجه داشت که در مواجهه با مسئله تایوان، نخبگان سیاسی ایالات متحده اجماع روشنی در مخالفت با تلاش پکن برای اتحاد ملی دارند، زیرا همه آنها متفق‌القول هستند که اگر تایوان با چین متحد شود؛ منافع ایالات متحده در منطقه به طور جدی مورد تهدید قرار خواهد گرفت. نخبگان ایالات متحده متوجه شده‌اند که عزم و قدرت پکن در برابر استقلال تایوان هر دو قوی‌تر از آن چیزی است که واشنگتن زمانی انتظار داشت (Ripsman, 2011: 10). این شناخت جدید نخبگان را بر آن داشت تا اهداف خود را در مسئله تایوان به عنوان "عدم اتحاد، عدم استفاده از زور و عدم استقلال" شناسایی کنند و از مداخله نظامی در عین تقویت روابط امنیتی ایالات متحده با تایوان، مانند فروش تسلیحات، برای مهار چین، اجتناب کنند. این بدان معناست که نخبگان ایالات متحده از پذیرش هزینه درگیری نظامی در مقیاس کامل با چین سرباز می‌زنند. در مقابل، با فرض «عدم استفاده از زور»، اقدامات کنونی برای حفظ استقلال عملی تایوان و ارتقای محتاطانه استقلال قانونی تایوان به ندرت مورد مخالفت جریان اصلی سیاست‌مداران قرار می‌گیرد که نشان می‌دهد هیچ اختلاف نظر چشم‌گیری در میان نخبگان آمریکایی در این زمینه وجود ندارد. نخبگان تایوان نیز تا رسیدن به اجماع فاصله زیادی دارند به طوری که نخبگان به گروه‌های متضادی تقسیم شده‌اند عده‌ای از سیاستمداران تایوان معتقدند در صورت حمله نظامی چین، ایالات متحده از تایوان حمایت خواهد کرد درحالی که نگرش نخبگان حزب آبی نسبتاً محتاطانه‌تر و عملگراتر است و بر این باور هستند که در صورت

حمله نظامی و درگیری با چین ایالات متحده از استقلال و تمامیت ارضی تایوان حمایت نخواهد کرد. این تفاوت در ادراک درجه تهدید نشان می‌دهد که دستیابی به اجماع نخبگان در مورد چگونگی مقابله با تهدید دشوار است. اکثر نخبگان موافق هستند که تایوان باید پیوسته روابط امنیتی خود را با ایالات متحده تقویت کند و ایالات متحده می‌تواند موقعیت تایوان را در استراتژی آسیا و اقیانوسیه حفظ کند (Zhao, 2021: 12).

۳. بحث و بررسی

روابط پیچیده بین چین و تایوان: پیشینه تاریخی، تنش‌های سیاسی و سناریوهای احتمالی آینده
 رویارویی چین و تایوان یک موضوع پیچیده و طولانی مدت است که به جنگ داخلی چین در اواسط قرن بیستم باز می‌گردد. تایوان با نام رسمی جمهوری چین (ROC) جزیره ای است که در سواحل جنوب شرقی سرزمین اصلی چین واقع شده است. جمهوری خلق چین (PRC) تایوان را بخشی از قلمرو خود می‌داند و برای رسیدن به اهدافش از نیروی نظامی و ارتش نیز استفاده خواهد کرد و هرگز از توسل به زور برای تحت کنترل خود درآوردن تایوان صرف نظر نکرده است. از لحاظ تاریخی، هم جمهوری خلق چین و هم تایوان ادعا می‌کنند که دولت قانونی تمام چین هستند. با این حال، پس از جنگ داخلی چین، جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ پس از شکست در برابر نیروهای کمونیست به رهبری مائو تسه تونگ به تایوان گریخت. با این حال، پس از جنگ داخلی چین، دولت چین در سال ۱۹۴۹ پس از شکست در برابر نیروهای کمونیست به رهبری مائو تسه تونگ به تایوان گریخت. از آن زمان، تایوان به یک نهاد سیاسی جداگانه با دولت، ارتش و قانون اساسی خود تبدیل شده است (Robert, 2013: 12). در طول سال‌ها، تنش بین چین و تایوان نوسان زیادی داشته است. در زمان‌های اخیر، چین فشار دیپلماتیک و اقتصادی بر تایوان را افزایش داده و به دنبال منزوی کردن آن در سطح بین‌المللی و محدود کردن به رسمیت شناختن آن به عنوان یک کشور جداگانه است. چین همچنین تمرینات نظامی را در نزدیکی تایوان انجام داده و حضور نظامی خود را در منطقه افزایش داده است و نگرانی‌هایی را در مورد درگیری نظامی احتمالی افزایش داده است. از سوی دیگر تایوان به دنبال حفظ استقلال و تقویت جایگاه بین‌المللی خود است. این کشور برای مقابله با نفوذ چین به دنبال حمایت از سایر کشورها بوده و به طور فعال در سازمان‌های بین‌المللی تحت عنوان "چین تایپه" شرکت می‌کند.

تایوان همچنین روابط نزدیکی با ایالات متحده دارد که طبق قانون روابط تایوان موظف است سلاح‌های دفاعی تایوان را فراهم کند. جامعه بین‌المللی اما همچنان در مورد این موضوع اختلاف نظر دارد. در حالی که بسیاری از کشورها، جمهوری خلق چین را به عنوان دولت قانونی چین به رسمیت می‌شناسند و به سیاست "چین واحد" پایبند هستند، آنها همچنین روابط غیر رسمی خود را با تایوان را حفظ کرده‌اند. برخی کشورها از جمله ایالات متحده از مشارکت تایوان در سازمان‌های بین‌المللی و حق تعیین سرنوشت تایوان حمایت کرده‌اند. رویارویی چین و تایوان چالش‌های مهمی را برای ثبات و امنیت منطقه ایجاد می‌کند (Wang, Lu, 2021:6).

تایوان به دلایل متعددی از اهمیت ژئواستراتژیک مهمی برای چین برخوردار است. اولاً، تایوان به عنوان نماد وحدت ملی و تمامیت ارضی چین در نظر گرفته می‌شود. دولت چین تایوان را یکی از استان‌های خود می‌داند که باید دوباره تحت کنترل خود درآورد. عدم انجام این کار، ادعای چین مبنی بر اینکه دولت مشروع تمام چین از جمله تایوان است را تضعیف خواهد کرد. ثانیاً، موقعیت تایوان در غرب اقیانوس آرام به آن ارزش استراتژیک از نظر دفاع نظامی و پیش بینی قدرت می‌دهد. کنترل تایوان، به چین یک پایگاه استراتژیک در منطقه می‌دهد و به این کشور اجازه می‌دهد تا قدرت نظامی خود را بیشتر در اقیانوس آرام به نمایش بگذارد و به طور بالقوه سلطه ایالات متحده را در منطقه به چالش بکشد. ثالثاً، تایوان از نظر اقتصادی برای چین مهم است. این کشور یک شریک تجاری بزرگ و منبع قابل توجهی از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی برای چین است. صنایع فناوری پیشرفته تایوان، مانند نیمه‌هادی‌ها و الکترونیک، برای توسعه اقتصادی چین و رقابت جهانی بسیار مهم هستند. در نهایت، سیستم سیاسی تایوان به عنوان یک تهدید بالقوه برای حکومت تک حزبی دولت چین تلقی می‌شود (Christensen, 2002:11).

تایوان یک دموکراسی با یک سیستم سیاسی جدا از سرزمین اصلی چین است. ارزش‌ها و نهادهای دموکراتیک آن الهام‌بخش جنبش‌های طرفدار دموکراسی در سرزمین اصلی چین داست که دولت چین به دنبال سرکوب آن است. با این حال چین برای دستیابی به اتحاد مجدد با چالش‌های متعددی مواجه است که از جمله می‌توان به مواردی چون:

۱. هویت و مقاومت تایوانی: بسیاری از مردم تایوان خود را تایوانی می‌شناسند تا چینی، و احساس قوی هویت ملی جداگانه وجود دارد. این امر منجر به مقاومت و مخالفت با ایده اتحاد مجدد با چین شده است.

۲. سیستم دموکراتیک: تایوان دارای یک سیستم دموکراتیک است که امکان بحث آزاد سیاسی و تصمیم‌گیری را فراهم می‌کند. این امر چین را برای تحمیل اراده خود بر تایوان و متقاعد کردن مردم تایوان به پذیرش اتحاد مجدد دشوار می‌کند.

۳. حمایت بین‌المللی از تایوان: بسیاری از کشورها از جمله ایالات متحده حمایت خود را از دموکراسی و حاکمیت تایوان اعلام کرده‌اند. آنها روابط غیررسمی با تایوان را حفظ کرده‌اند و به حمایت نظامی از تایوان می‌پردازند که باعث تقویت موقعیت تایوان شده و دستیابی به اتحاد مجدد را برای چین دشوارتر می‌کند.

۴. قابلیت‌های نظامی: تایوان نیروی نظامی خود که شامل تسلیحات پیشرفته و سیستم‌های دفاعی می‌شود را توسعه داده است. این به عنوان یک عامل بازدارنده در برابر هرگونه تهاجم احتمالی از جانب چین عمل می‌کند و اتحاد مجدد از طریق زور را به چشم اندازی چالش برانگیز تبدیل می‌کند.

۵. روابط اقتصادی: تایوان دارای اقتصاد قوی است و شریک تجاری مهمی برای بسیاری از کشورها از جمله چین است. وابستگی متقابل اقتصادی بین تایوان و سایر کشورها، انگیزه‌ای برای چین ایجاد می‌کند تا از زور یا اجبار برای دستیابی به اتحاد مجدد استفاده کند، زیرا می‌تواند پیامدهای اقتصادی منفی داشته باشد.

۶. به رسمیت شناختن بین‌المللی: علی‌رغم تلاش‌های چین برای انزوای دیپلماتیک تایوان، تایوان روابط غیر رسمی با بسیاری از کشورها دارد و در سازمان‌های بین‌المللی با نام "چین تایپه" شرکت کرده است. این به رسمیت شناختن بین‌المللی به تایوان درجه‌ای از مشروعیت می‌بخشد و تلاش‌های چین برای تحت کنترل گرفتن تایوان را پیچیده می‌کند.

این چالش‌ها دستیابی به اتحاد مجدد چین با تایوان را دشوار می‌کند و تنش‌ها و پیچیدگی‌های جاری در تنگه تایوان را افزایش می‌دهد. در مقابل، تایوان به تلاش‌های چین برای اتحاد مجدد با تردید و نگرانی می‌نگرد. دولت تایوان و بسیاری از مردم تایوان برای نظام دموکراتیک و هویت ملی خود ارزش قائل هستند. آنها تلاش‌های چین برای اتحاد مجدد را تهدیدی برای شیوه زندگی خود می‌دانند و می‌ترسند که این امر منجر به از دست دادن استقلال و آزادی آنها شود. تایوان همچنین نگران نیات چین و احتمال تهاجم نظامی است. آنها شاهد افزایش توانایی‌های نظامی چین و برگزاری مانورهای نظامی در نزدیکی تایوان بوده‌اند که تنش‌ها را در منطقه افزایش داده است. تایوان به دنبال

حفظ یک نیروی دفاعی قوی برای جلوگیری از هرگونه تجاوز احتمالی از سوی چین است. علاوه بر این، تایوان به دنبال افزایش حمایت بین‌المللی که به ویژه از سوی کشورهایمانند ایالات متحده دریافت می‌کند؛ می‌باشد. آنها این حمایت را اعتبار دموکراسی و حاکمیت خود می‌دانند و موقعیت آنها را در مقاومت در برابر اتحاد مجدد با چین تقویت می‌کند. به طور کلی، تایوان در مواجهه با تلاش‌های چین برای اتحاد مجدد محتاط و هوشیار است و به دفاع از نظام دموکراتیک و هویت ملی خود ادامه خواهد داد (Hongying, 2008:9).

فرض غالب در روابط چین و تایوان این است که چین سعی دارد تایوان را منعطف پذیرتر سازد و این اجبار احتمالاً خشونت‌آمیز نخواهد بود اما این بدان معنا نیست که چین به دنبال تقویت نیروی نظامی خود در منطقه نباشد. همانطور که در سال‌های اخیر دیده شده است، چین نیروهای نظامی خود در در منطقه هم به لحاظ کمی و هم کیفی افزایش داده است. در واقع چین راه‌های زیادی برای تحت فشار قرار دادن تایوان دارد که می‌تواند با استفاده از آنها همه‌اقتشار جامعه تایوان را در تنگنا قرار دهد. این موضع چین زمانی کاهش می‌یابد که تایوان دست از مواضع جدایی طلبی خود بردارد. چین به راحتی می‌تواند ارتباط اقتصادی - تجاری و امنیتی خود را با ژاپن، کره جنوبی و کشورهای دیگر در مقابلش قرار می‌گیرد؛ کنار بگذارد و یا اینکه شرکت‌هایی که با تایوان تجارت می‌کنند را در لیست سیاه خود قرار دهد و حتی می‌تواند اشکال شدیدتری به خود بگیرد مانند وقفه در تجارت و یا حملات سایبری.

کسانی که تاریخ اخیر سرکوب چین در هنگ کنگ را دنبال کرده‌اند، می‌توانند نمونه‌ای از این الگو را ببینند. اما با این حال نمی‌توان به طور قاطع گفت این اقدامات بتواند اهداف چین را در تایوان محقق کند. چین می‌داند که هزینه‌های رویارویی نظامی در مقایسه با منافع آن بسیار بیشتر است. اما با این حال می‌توان دید که چین در حال آماده‌سازی سیاسی و نظامی قبل از جنگ است. به عبارت دیگر، دولت چین اقداماتی را انجام می‌دهد که اگر یک کشور به حالت قبل از جنگ حرکت می‌کرد، انجام می‌داد. از نظر سیاسی مردم خود را برای احتمالات درگیری مسلحانه آماده و شرطی می‌کند و از نظر نظامی نیز در حال انجام تمرینات و تدارکات نظامی است و آمادگی نیروهای مسلح خود را در طیف‌های مختلف هوایی، زمینی، دریا و یا فضا افزایش می‌دهد (Ye, 2021:12).

سیاست چین مبنی بر اینکه تایوان بخشی از چین است، اگر از نظر استراتژیک منسجم نباشد، نمی‌تواند ادعای خود را اثبات کند. پکن قصد داشت تایوان را بلافاصله پس از پایان جنگ داخلی

چین ضمیمه کند، اما شروع جنگ کره در سال ۱۹۵۰ و معاهده دفاع متقابل ایالات متحده و تایوان در سال ۱۹۵۴ این برنامه‌ها را متوقف کرد. هنگامی که چین در اوایل دهه ۱۹۷۰ به دنبال بهبود روابط با ایالات متحده بود، موضوع تایوان اولویت اصلی پکن بود. ژو انلای بیان کرده است که "تایوان بیش از ۱۰۰۰ سال است که متعلق به چین است و یکی از استان‌های چین محسوب می‌شود و بخشی جدایی‌ناپذیر از قلمرو چین است. دنگ شیئاوپینگ تایوان را به عنوان یک شریک اقتصادی می‌داند که با تعمیق روابط اقتصادی بین دو کشور راه را برای اتحاد مجدد مسالمت آمیز تحت چارچوب یک کشور، دو سیستم که برای آینده هنگ کنگ نیز ایده آل می‌شود؛ هموار می‌کند. دنگ همچنین تصریح کرد که استفاده از زور اصولاً یک گزینه زنده و پیش روی پکن است: "ما سیاست «یک کشور، دو سیستم» را دنبال می‌کنیم، اگر مشکل را نمی‌توان با روش‌های مسالمت آمیز حل کرد، پس باید با زور حل شود". پس از حوادث میدان تیان آن من و سقوط اتحاد جماهیر شوروی، جیانگ زمین و همکارانش بیشتر نگران تایوان و هویت آن شدند. اگر چه احزاب چین و تایوان به توافقاتی جزئی به اصطلاح اجماع در سال ۱۹۹۲ مبنی بر اینکه یک چین واحد وجود دارد رسیدند اما در معنای آن اختلاف نظر اساسی دارند. در میان افزایش تنش‌ها و پیش از برگزاری اولین انتخابات ریاست جمهوری تایوان در سال ۱۹۹۶، چین موشک‌هایی را به سمت آب‌های مجاور تایوان پرتاب کرد (Zuo, 2021:5). سخنگوی وزارت خارجه چین، شن گوفانگ در ۱۵ مارس ۱۹۹۶ تأکید کرد که چین هرگز قول نداده است که از توسل به سلاح‌های نظامی خودداری کند. برای تأکید مجدد این نکته، در سال ۲۰۰۵، چین قانون ضد جدایی را تصویب کرد، که بیان می‌کرد اگر نیروهای تجزیه طلب تایوان به دنبال استقلال باشند یا اگر تصور کند که احتمالات اتحاد مجدد مسالمت آمیز "به طور کامل تمام شده است"، چین می‌تواند از وسایل غیرصلح آمیز استفاده کند. زمانی که ما بینگ جو در سال ۲۰۰۸ ریاست جمهوری تایوان را به دست آورد، پکن سیاست آشتی جویانه‌تری را در مقایسه با ریاست جمهوری چن شوی بیان، در پیش گرفت. پکن تبادلات بین تنگه‌ای را آغاز کرد و برای تقویت روابط اقتصادی، همکاری‌ها و توافقات اقتصادی - تجاری را پیش برد که باعث افزایش پروازهای بین تنگه‌ای و افزایش جریان گردشگران از چین به تایوان شد. مقررات و تعرفه‌های تجارت بین تنگه‌ای را کاهش داد و اجازه داد تایوان در مجامع و نهادهای بین‌المللی همچون سازمان بهداشت جهانی مشارکت کند. با این حال، این همزمان با افزایش احساسات ضد چینی در تایوان همراه شد. محبوبیت داخلی ما بینگ جو بین مردم تایوان کم‌رنگ شد و شهروندان تایوان به تمرکز

شی بر اصل چین واحد واکنش نشان دادند (Zhongqi, 2010:6). شی جین پینگ در سال ۲۰۱۳ به یک نماینده ارشد تایوان تاکید کرد که راه حل سیاسی برای روابط بین تنگه‌ای نمی‌تواند برای همیشه به تعویق بیافتد. این سیاست نسبتاً هماهنگ چین نسبت به تایوان با روی کار آمدن تسای اینگ وون، در سال ۲۰۱۶ تغییر کرد. چین در ژوئن همان سال به تماس رسمی با تایوان به دلیل اینکه به ادعای آنها عدم تعهد رئیس جمهور تسای به چین واحد بود.

این عامل باعث شد چین از سال ۲۰۱۶ به فعالیت‌های علیه تایوان اقدام کند که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- به توافقنامه‌های اجرا شده با تایوان پشت کرد و کار در چین را برای دانشمندان و رهبران تجاری تایوان دشوار ساخت؛

- تلاش برای بیرون راندن تایوان از مجامع بین‌المللی و کاهش مسیر دیپلماسی تایوان با سایر قدرت‌ها؛

- قطع کلیه مبادلات رسمی بین تنگه‌ها، کاهش جریان گردشگران گروهی چینی و ممنوعیت سفر انفرادی شهروندان تایوان به چین؛

- منع مشارکت تایوان در نهادهایی مانند سازمان تجارت جهانی و هوانوردی بین‌المللی غیر نظامی سازمان ملل؛

- افزایش تهدیدهای نظامی علیه تایوان را به طور قابل ملاحظه‌ای.

پکن هیچ چیز دیگری را جز پذیرش صریح تفسیر پکن از اجماع ۱۹۹۲ که تسای از انجام آن امتناع کرده است، از سوی تایوان نخواهد پذیرفت و به دنبال اجرای سیاست‌هایی چون:

- جمهوری چین دیگر وجود نخواهد داشت؛

- چین، تایوان را به عنوان یکی از استان‌های خود خواهد پذیرفت و پرچم چین بر فراز تایوان به اهتزاز در می‌آید؛

- تایوان به یک منطقه اداری ویژه مانند هنگ کنگ تبدیل خواهد شد و پکن مسئولیت سیاست خارجی و دفاعی آن را برعهده خواهد گرفت؛

- اقتصاد و جامعه تایوان در وضعیت فعلی خود به حیات خود ادامه خواهد داد؛

- تایوان ارتش خود را حفظ خواهد کرد، چین نیروهای خود را در تایوان مستقر نخواهد کرد و ایالات متحده نیروی نظامی از تایوان به سمت چین ارائه نخواهد کرد و چین تصمیم می‌گیرد که

رهبران تایوان چگونه انتخاب شوند و اجازه نمی‌دهد رهبران خاصی انتخاب شوند (Grzegorzewski, 2022:7).

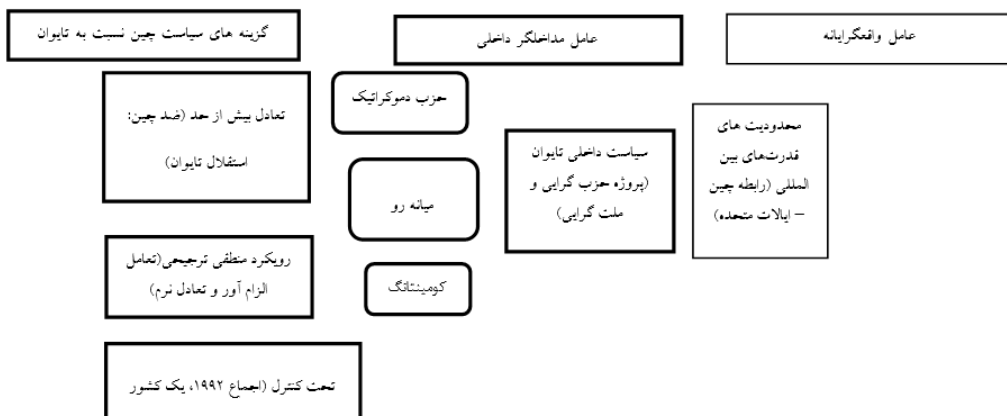
جای تعجب نیست که این شرایط برای دولت و روسای تایوان غیرقابل قبول است. تسای اینگ وون در سال ۲۰۲۰، تأکید کرد که "به عنوان رئیس جمهور تایوان، من باید به طور جدی تأکید کنم که ما هرگز "اجماع ۱۹۹۲" را نپذیرفته‌ایم زیرا تعریف مقامات پکن از «اجماع ۱۹۹۲» «یک چین» و «یک کشور، دو سیستم» است. این ما را به سیاست‌های امروز و آینده پکن در قبال تایوان می‌رساند." از آنجاییکه این سیاست‌ها پشت درهای بسته صورت گرفته است و تصمیم گرفته شده است. در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ تایوان، تسای اینگ ون با کسب ۵۷ درصد آرا، یکی از بزرگترین پیروزی‌های انتخاباتی در تاریخ دموکراسی تایوان را می‌باشد (Zhao, 2021:2).

رابطه چین و تایوان را می‌توان به عنوان وضعیت موجود نیز تعریف کرد و این وضعیت را می‌توان به معنای وجود دو نهاد سیاسی بر فراز تنگه تایوان خلاصه کرد. چین، تایوان را جز منافع ملی و غیرقابل تفکیک از سرزمین خود قرار داده است. با این حال با افزایش رشد هویت تایوانی، دولت تسای اینگ ون تلاش می‌کند روابط چین و تایوان را کمتر کند و از وضعیت "حفظ وضعیت موجود" فاصله بگیرد. چین معتقد است می‌تواند با تصرف دریای شرقی و جنوبی، تایوان را پس بگیرد؛ حتی اگر نیروی نظامی ایالات متحده مداخله کند. بنابراین برای چین که شاهد بازگشت هنگ کنگ به حاکمیت خود در طول دهه ۱۹۹۰ بود، تنها مشکل باقیمانده به لحاظ تاریخی و سیاسی اتحاد مجدد تایوان به سرزمین اصلی چین می‌باشد. تهدید نظامی چین برای ایالات متحده در درجه اول محدود به آسیا - اقیانوسیه است. چین مبالغ زیادی را برای مدرن‌سازی ارتش خود هزینه کرده است اما با این حال هنوز نسبت به ایالات متحده پایین‌تر است و همچنین متحدان و شرکای کمتری نسبت به آن در آسیا - اقیانوسیه دارد که این موضوع باعث شده است تایوان به یکی از مهمترین موضوعات اصلی در روابط چین و ایالات متحده تبدیل شود (Grzegorzewski, 2022:9). با این حال در طول سال ۱۹۴۹، مائو، پکن را به عنوان پایتخت چین و چیانگ کای شک، تایپه را به عنوان پایتخت موقت جمهوری خلق چین انتخاب کردند و از آن زمان به بعد، تقریباً هفت دهه است که چین و تایوان در سراسر تنگه در تقابل هستند (Zhao, 2021:4).

از نظر چین مشکل تایوان، مربوط به مشروعیت قدرت سیاسی آن است و همه رهبران این کشور در نهایت اتحاد تایوان را به عنوان مهمترین اهداف خود در نظر گرفته‌اند. از این رو هر یک از این

رهبران سیاست های مختلفی را در برابر تایوان در پیش گرفته‌اند برای مثال دنگ شیائوپینگ توانست سیاست رسمی "آزادی تایوان" که در زمان مائو مطرح شده بود را به "اتحاد مسالمت‌آمیز و یک کشور دوسیستم" تغییر دهد و یا جیانگ زمین، با توجه به حمایت‌های ایالات متحده از تایوان به تهدید نیروی مسلح متوسل شد و هو جین تائو در پی سرکوب حرکت‌های استقلال خواهانه تایوان و همکاری با ایالات متحده، سیاست "توسعه صلح‌آمیز روابط بین تنگه‌ها" را تدوین کرد و یک موقعیت مساعدی را برای رابطه با تایوان در همه زمینه‌های توسعه اقتصادی، نظامی ایجاد کرد. در مقابل تایوان تحت حکومت چیان کای شک و چیانگ چینگ کو به لحاظ اقتصادی رشد سریعی داشته است و در این دوره تایوان چین را دشمن خود می‌دانست و استراتژی خود را در مقابل آن تغییر داد و بر دفاع از تمامیت ارضی تایوان تأکید داشت (Christensen, 2012:6).

در طول دولت چن شویان، روابط اقتصادی و تجاری بین تایوان و چین عمیق‌تر شد اما روابط سیاسی با چین از زمان دولت لی در تایوان بدتر شد. انعکاس این تغییر باعث شد تایوان یک استراتژی نظامی پیشگیرانه‌ای اتخاذ کند. دولت ما یینگ جو تلاش کرد تا سیاست نزدیک شدن به چین را اجرا کند و یک استراتژی دفاعی را در مقابل چین داشته باشد. به راحتی می‌توان این تصور را داشت که تجارت و سرمایه‌گذاری به دلیل بهبود روابط با چین در دوران مدیریت ما یینگ جو بسیار گسترش یافت در حالی که مطمئناً این حقیقت وجود دارد که تعداد گردشگران از چین در دولت ما افزایش چشمگیری داشته است و کل تجارت تایوان با چین و کل سرمایه‌گذاری در چین در دوران مدیریت چن شویی به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است. بنابراین روابط چین و تایوان در عرصه اقتصادی و تجاری به تدریج افزایش یافت و مردم تایوان نه از اتحاد با چین و نه از استقلال از چین حمایت می‌کردند و خواستار همین وضعیت موجود بودند. در عین حال فشار نظامی چین به تایوان تا حدودی کاهش یافت. نکته مهمی که در این رابطه باید مورد توجه قرار بگیرد، این است که تایوان نه تنها یک تهدیدی علیه تمامیت ارضی چین محسوب می‌شود؛ بلکه معضل اصلی مشروعیت کنترل سرزمین چین می‌باشد. در هر صورت، اگر چین تصمیم به استفاده از زور علیه تایوان بدون عبور از یکی از خطوط قرمز چین بگیرد، منافع ملی خود را به دقت محاسبه خواهد کرد. حمله چین به تایوان می‌تواند حیات داخلی چین را تهدید کند، جایگاه جهانی‌اش را تضعیف کند و احتمالاً به تحریم‌های بین‌المللی اساسی منجر می‌شود و ائتلاف جهانی ضد چین را ترویج می‌کند و در نهایت می‌تواند به جنگ با ایالات متحده منجر شود. (Benson, Emerson, Niou, 2001:7)



شکل ۱. یک مدل رئالیستی نئوکلاسیک از سیاست سرزمین اصلی تایوان

روابط چین، ایالات متحده و تایوان: یک مبارزه سه جانبه برای نفوذ

تقابل و رقابت ایالات متحده و چین در تنگه تایوان موضوعی پیچیده و چند وجهی است که نیازمند بررسی و تحلیل دقیق است. این رقابت را می‌توان از دریچه‌های مختلف از جمله دیدگاه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی درک کرد. چشم انداز سیاسی رویارویی و رقابت آمریکا و چین در تنگه تایوان ریشه در دیدگاه‌های متفاوت آنها در مورد وضعیت تایوان دارد. ایالات متحده تایوان را به عنوان یک نهاد سیاسی جداگانه با دولت دموکراتیک خود به رسمیت می‌شناسد، در حالی که چین تایوان را استان خود می‌داند که باید با سرزمین اصلی متحد شود. این اختلاف نظر اساسی، اساس رقابت سیاسی آنها را تشکیل می‌دهد. از منظر سیاسی، ایالات متحده تعهدی دیرینه به حمایت از تایوان و دولت آن دارد. این تعهد ریشه در قانون روابط تایوان دارد که در سال ۱۹۷۹ پس از به رسمیت شناختن تایوان، توسط کنگره ایالات متحده به تصویب رسید. بر اساس این قانون ایالات متحده، ارائه تسلیحاتی به تایوان و کمک‌های نظامی به آن در مقابل زور و یا تجاوز را تضمین می‌کند. در مقابل چین تایوان را بخشی جدایی‌ناپذیر از خاک خود می‌داند و هرگونه حمایت قدرت‌های خارجی از تایوان را دخالت در امور داخلی خود می‌داند. چین بارها قصد خود را برای اتحاد مجدد با تایوان را اعلام کرده و در صورت لزوم به نیروی نظامی و زور متوسل می‌شود و همچنین فشار دیپلماتیک را بر کشورهایی که روابط رسمی با تایپه دارند، افزایش داده است (Dario, 2015:6).

از نظر اقتصادی، تایوان یک بازیگر مهم در زنجیره تأمین جهانی و یک شریک تجاری بزرگ برای ایالات متحده و چین است. ایالات متحده علاقه زیادی به حفظ ثبات در تنگه تایوان برای حفظ

منافع اقتصادی خود دارد، در حالی که چین به دنبال افزایش نفوذ خود بر اقتصاد تایوان و کاهش وابستگی آن به بازارهای خارجی است. از سوی دیگر، چین حضور نظامی آمریکا در منطقه را چالشی مستقیم برای امنیت و نفوذ منطقه‌ای خود می‌داند. چین در حال مدرن‌سازی نیروهای نظامی خود و سرمایه‌گذاری بر روی سیستم‌های تسلیحاتی پیشرفته برای افزایش قابلیت‌های دفاعی خود و جلوگیری از مداخله بالقوه قدرت‌های خارجی است (Tucker, 2002:4).

رویارویی چین و ایالات متحده در تایوان را می‌توان از طریق دیدگاه واقع‌گرایانه نئوکلاسیک درک کرد که بر پویایی قدرت و منافع ملی تأکید دارد. از این منظر، ادعای چین بر تایوان را می‌توان ناشی از تمایل این کشور برای تحکیم تمامیت ارضی و تقویت قدرت منطقه‌ای خود دانست. چین قصد دارد با اعمال کنترل بر تایوان، سلطه خود را تثبیت کند و خود را به عنوان یک هژمون منطقه‌ای معرفی کند. در این زمینه، ادعای چین بر تایوان را می‌توان ناشی از تمایل این کشور برای تحکیم تمامیت ارضی و تقویت قدرت منطقه‌ای خود دانست.

از منظر واقع‌گرایانه، اقدامات چین را می‌توان به عنوان تلاشی برای اعمال سلطه و تثبیت خود به عنوان یک هژمون منطقه‌ای تفسیر کرد. تلاش‌های مدرن‌سازی نظامی چین، از جمله توسعه سامانه‌های موشکی پیشرفته و ناوهای هواپیمابر، می‌تواند به عنوان ابزاری برای قدرت‌نمایی و جلوگیری از مداخله احتمالی ایالات متحده در تنگه تایوان تلقی شود. از سوی دیگر، حمایت آمریکا از تایوان را می‌توان پاسخی به افزایش قدرت چین و تهدید بالقوه آن برای منافع آمریکا در منطقه دانست. واقع‌گرایان استدلال می‌کنند که دولت‌ها به نفع خود عمل می‌کنند و حمایت ایالات متحده از تایوان به دلیل تمایل این کشور برای حفظ نفوذ خود و جلوگیری از تبدیل شدن چین به یک قدرت مسلط در شرق آسیا است. حضور نظامی آمریکا در منطقه از جمله پایگاه‌های ژاپن و کره جنوبی را می‌توان وسیله‌ای برای قدرت‌نمایی و حفظ مزیت استراتژیک خود دانست. بازدارندگی نامتعادل بین چین و ایالات متحده در تنگه تایوان را می‌توان از طریق یک لنز واقع‌گرایانه نئوکلاسیک تحلیل کرد. توانایی‌های محدود پیش‌بینی قدرت چین فراتر از همسایگی نزدیکش و فقدان تجربه آن در انجام عملیات نظامی در مقیاس بزرگ، توانایی این کشور برای حمله موفقیت‌آمیز به تایوان را با چالش مواجه می‌کند (Tucker, 2011:10).

از سوی دیگر، قابلیت‌های نظامی برتر ایالات متحده و توانایی آن در واکنش سریع به هر نوع درگیری احتمالی، از نظر بازدارندگی به این کشور برتری می‌دهد. با این حال، تلاش‌های چین برای

سرمایه‌گذاری در قابلیت‌های ضد دسترسی/منع منطقه، مانند موشک‌های بالستیک و کروز، می‌تواند به عنوان تلاشی برای مقابله با برتری نظامی آمریکا در منطقه تلقی شود. این نشان‌دهنده درک واقع‌گرایانه از اهمیت موازنه قدرت و حفظ یک بازدارندگی معتبر است. در نتیجه، یک تحلیل نئوکلاسیک واقع‌گرایانه از رابطه بین چین و ایالات متحده در تایوان، پویایی قدرت و منافع ملی را برجسته می‌کند. تلاش چین برای تمامیت ارضی و تسلط منطقه‌ای و همچنین تمایل ایالات متحده برای حفظ نفوذ خود و جلوگیری از ظهور چین، اقدامات و سیاست‌های آنها را در تنگه تایوان شکل می‌دهد (Sang, 2019: 29).

رنالیزم تأکید می‌کند که دولت‌ها اساساً به دنبال قدرت و امنیت برانگیخته می‌شوند و سیستم بین‌المللی آنارشیک است و فاقد قدرت مرکزی برای اجرای قوانین و هنجارها است. ادعای چین بر تایوان را می‌توان ناشی از تمایل این کشور برای تحکیم تمامیت ارضی و تقویت قدرت منطقه‌ای خود دانست. از منظر واقع‌گرایانه، اقدامات چین را می‌توان به عنوان تلاشی برای اعمال سلطه و تثبیت خود به عنوان یک هژمون منطقه‌ای تفسیر کرد. هدف چین با اعمال کنترل بر تایوان، تقویت موقعیت خود در شرق آسیا و ایجاد قدرت فراتر از همسایگی نزدیک خود است. این امر در تلاش‌های مدرن‌سازی نظامی چین، مانند توسعه سامانه‌های موشکی پیشرفته و ناوهای هواپیمابر مشهود است که می‌تواند ابزاری برای قدرت‌نمایی و جلوگیری از مداخله احتمالی ایالات متحده در تنگه تایوان باشد. از سوی دیگر، حمایت آمریکا از تایوان را می‌توان پاسخی به افزایش قدرت چین و تهدید بالقوه آن برای منافع آمریکا در منطقه دانست. علاوه بر این، تجربه محدود چین در انجام عملیات نظامی در مقیاس بزرگ فراتر از مرزهایش، سؤالاتی را در مورد توانایی این کشور برای انجام موفقیت آمیز تهاجم به تایوان ایجاد می‌کند. چالش‌های لجستیکی حمل و نقل نیروها و تدارکات از طریق تنگه تایوان، همراه با قابلیت‌های دفاعی فوق‌العاده تایوان، هر گونه اقدام نظامی را به پیشنهادی خطرناک برای چین تبدیل می‌کند (Albert, 2016: 8).

با این حال، چین برای رفع این عدم تعادل‌ها از طریق مدرن‌سازی نظامی خود تلاش کرده است. توانایی چین برای هدف قرار دادن دارایی‌های نظامی ایالات متحده، از جمله ناوهای هواپیمابر و پایگاه‌ها در منطقه، می‌تواند به طور بالقوه توانایی ایالات متحده برای ارائه قدرت و حمایت مؤثر از تایوان را محدود کند. بازدارندگی نامتعادل در تنگه تایوان چالش‌های مهمی برای آمریکا و چین ایجاد می‌کند. برای ایالات متحده، این کشور سؤالاتی را در مورد توانایی این کشور برای حفظ تعهد خود

در قبال امنیت تایوان در مواجهه با چین مطرح می‌کند. همچنین بر نیاز آمریکا به ادامه سرمایه‌گذاری در قابلیت‌های نظامی پیشرفته برای حفظ برتری خود در منطقه تأکید می‌کند. برای چین، بازدارندگی نامتعادل یک معضل ایجاد می‌کند. در حالی که این کشور به دنبال اثبات ادعای تمامیت ارضی خود و اتحاد مجدد با تایوان است، با این حال، هرگونه اقدام نظامی ممکن است خطر رویارویی مستقیم با ایالات متحده را به همراه داشته باشد. این موضوع می‌تواند عواقب شدید اقتصادی و ژئوپلیتیکی برای چین داشته باشد و اهداف بلندمدت آن برای تسلط منطقه‌ای را تضعیف کند. برای کاهش این خطرات، هر دو کشور باید در گفتگوهای باز و تلاش‌های دیپلماتیک برای یافتن راه حلی مسالمت‌آمیز برای مسئله تایوان شرکت کنند. اقدامات اعتمادساز، مانند افزایش شفافیت در فعالیت‌های نظامی و تمرین‌های مشترک، می‌تواند به کاهش تنش‌ها و ایجاد اعتماد بین دو قدرت کمک کند. تنش‌های نگران‌کننده چین و تایوان در حالی رخ می‌دهد که روابط ایالات متحده و چین بدتر شده است و این دو رقیب درگیر مناقشات بزرگی بر سر تجارت، فناوری و رقابت برای کسب قدرت در غرب اقیانوس آرام هستند. قدرت چین به لحاظ اقتصادی و نظامی به طور قابل توجهی در چندین دهه گذشته افزایش یافته است به طوری که می‌توان شکاف قدرت بزرگی را بین چین و سایر قدرت‌های بزرگ غربی و ایالات متحده مشاهده کرد. با تغییر مسیر ایالات متحده از افغانستان به سمت آسیا - اقیانوسیه و با توجه به توافقاتی صورت گرفته از جمله کواد و قرارداد سه جانبه ایالات متحده، استرالیا و بریتانیا شاهد یک دنیای دو قطبی در حال ظهور می‌باشیم که در آن ایالات متحده و چین برای تسلط اقتصادی و نظامی بر جهان، در حال رقابت هستند؛ اما از طرف دیگر سایر قدرت‌هایی چون کشورهای غربی، روسیه، ژاپن و هند نیز می‌توانند موازنه قدرت را برهم بزنند و در حقیقت می‌توان این فرض را در نظر گرفت که ساختار جهان از یک ابر قدرت با قدرت‌های بزرگ به دو ابر قدرت و قدرت‌های بزرگ در حال تغییر است (Zhao, 2021: 5).

افزایش قدرت چین در آسیا - اقیانوسیه و رویارویی آمریکا و چین خطر جنگ و یا درگیری بین این دو قدرت بزرگ بین‌المللی را افزایش داده است در حالی که دو قطبی بودن لزوماً منجر به جنگ و یا درگیری نظامی نمی‌شود با این حال با توجه به نظریه واقع‌گرایی ساختاری افزایش قدرت چین و حضور نظامی بیشتر در آسیا - اقیانوسیه با توجه به خصومتی که بین این کشور و تایوان وجود دارد ممکن است به درگیری بیشتر در منطقه آسیا - اقیانوسیه منجر شود. علاوه بر این مطابق با نظریه انتقال قدرت فقدان رقابت فرهنگی، ایدئولوژیکی بین چین و ایالات متحده می‌تواند درگیری

استراتژیکی و ژئوپلیتیکی را افزایش دهد (Luis, 2020:7).

چین به دنبال جایگزینی ایالات متحده به عنوان مهمترین و تأثیرگذارترین کشور در منطقه هند و اقیانوس آرام و تسلط بر این منطقه می باشد. این هدف استراتژیک یکی از اهداف مهم رؤسای جمهور چین تا کنون بوده است. بنابراین پکن برای رسیدن به این هدف با افزایش قدرت اقتصادی خود در آسیا و دیپلماتیک فزاینده خود به مقابله و تضعیف پایه‌های قدرت ایالات متحده می‌پردازد. هدف چین این است که بزرگترین قدرت جهان باشد به همین منظور تاکتیک‌های چین در طول زمان تغییر خواهند کرد. به طوریکه چین تمایل دارد برای افزایش نفوذش در منطقه هند و اقیانوس آرام از استراتژیهای متفاوتی استفاده کند (Sang, 2019:160). برای مثال در دوران ریاست جمهوری ترامپ، زمانی که وی سعی در به چالش کشیدن مجامع و نهاد های بین‌المللی به منظور کنار گذاشتن برخی همکاری‌های بین‌المللی داشت؛ پکن از خود یک قهرمان شفاهی در همکاری مجامع بین‌المللی ساخته بود و یکی از موفقیت‌های چین در اهداف استراتژیکی، قدرت داخلی، اقتصادی، نظامی و قدرت ژئوپلیتیکی‌اش در همکاری‌ها و حل مسائل بین‌المللی می‌باشد. اما با این حال نمی‌توان این معنا را برداشت کرد که چین در اجرای اهداف استراتژیک خود از طریق اقدامات تاکتیکی مرتکب اشتباه نشود. به عنوان مثال شرایط مالی طرح کمربند - جاده برخی از کشور جهان در حال توسعه را متضرر کرده است و یا اقدامات نظامی در هیمالیا در امتداد مرز هند و چین در اوایل تابستان ۲۰۲۰ در مناطق کوهستانی، افکار عمومی را در هند به طرز چشمگیری تغییر داده است و آن را از نظر ژئوپلیتیک به ایالات متحده نزدیکتر کرده است. از این رو، چین هرگونه حمایت قدرت‌های خارجی از تایوان را مداخله در امور داخلی خود می‌داند. این کشور تایوان را بخش جدایی‌ناپذیر از قلمرو خود می‌داند و اتحاد مجدد را موضوع حاکمیت ملی خود تلقی می‌کند. چین به طور فعال یکپارچگی اقتصادی با تایوان را از طرق مختلف، مانند ارائه مشوق‌های اقتصادی و تشویق سرمایه‌گذاری‌های بین‌تنگه‌ای، دنبال کرده است. این کشور قصد دارد تایوان را به مدار اقتصادی خود نزدیک کند و کنترل بیشتری بر سیاست‌های اقتصادی خود اعمال کند. با این حال، ایالات متحده همچنان نسبت به نیات چین محتاط است و به دنبال متعادل کردن نفوذ خود در منطقه است (Mearsheimer, 2021:9).

همانطور که گفته شد از منظر امنیتی، ایالات متحده توانایی‌های نظامی رو به رشد چین را تهدید بالقوه برای منافع خود در منطقه می‌داند. قاطعیت چین در دریای چین جنوبی، جایی که جزایر مصنوعی نظامی ساخته است، نگرانی‌هایی را در مورد نیات و توانایی‌های این کشور برای نمایش

قدرت فراتر از مرزهایش را افزایش داده است. ایالات متحده به طور منظم عملیات آزادی ناوبری را در منطقه انجام می‌دهد تا ادعاهای دریایی بیش از حد چین را به چالش بکشد و تعهد خود را به حفظ نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین نشان دهد. از سوی دیگر، چین حضور نظامی آمریکا در منطقه را چالشی مستقیم برای امنیت و نفوذ منطقه‌ای خود می‌داند. این کشور ایالات متحده را تهدیدی برای مهار ظهور و محدود کردن توانایی خود در اعمال کنترل بر سرزمین‌هایی می‌داند که آن را جزء لاینفک حاکمیت خود می‌داند که برای مقابله با این تهدید، چین به دنبال نوسازی نیروهای نظامی خود و همچنین افزایش قابلیت‌های سایبری خود است. بنابراین، تقابل و رقابت آمریکا و چین در تنگه تایوان موضوع پیچیده‌ای است که ملاحظات سیاسی، اقتصادی و امنیتی را در بر می‌گیرد. هر دو کشور دارای منافع ملی و اهداف استراتژیک خود هستند که اقدامات و سیاست‌های آنها را در منطقه شکل می‌دهد. درک و تجزیه و تحلیل این پویایی‌ها برای مدیریت موثر و حل و فصل این تضاد مداوم بسیار مهم است (Kuntić, 2015: 13).

رئالیسم نئوکلاسیک و بحران تایوان: درک به هم پیوستگی عوامل داخلی و بین‌المللی
 بررسی نقش پویایی‌های داخلی و بین‌المللی نشان می‌دهد که بحران تایوان را می‌توان با تحلیل و شناخت عوامل داخلی و بین‌المللی بهتر درک کرد. رئالیسم نئوکلاسیک معتقد است که تصمیمات سیاست خارجی یک دولت نه تنها تحت تأثیر فشارهای سیستمی بلکه تحت تأثیر ساختار و قابلیت‌های سیاسی داخلی آن است (Eschenauer, Li, Yang, 2013: 9). این تحلیل نشان می‌دهد که بحران تایوان را نمی‌توان صرفاً به عوامل خارجی مانند قاطعیت چین یا دخالت ایالات متحده نسبت داد. در عوض، استدلال می‌کند که عوامل داخلی تایوان، مانند نظام سیاسی، افکار عمومی و ترجیحات رهبری، نقش مهمی در شکل‌دهی واکنش این کشور به بحران دارند. علاوه بر این، تجزیه و تحلیل اهمیت درک ارتباط متقابل بین پویایی داخلی و بین‌المللی را برجسته می‌کند (Hi, 2016: 6). عوامل داخلی می‌توانند درک یک دولت از منافع امنیتی خود را شکل دهند که به نوبه خود بر رفتار آن در عرصه بین‌المللی تأثیر می‌گذارد. به طور مشابه، عوامل بین‌المللی، مانند پویایی قدرت بین قدرت‌های بزرگ یا ترتیبات امنیتی منطقه‌ای، می‌توانند بر سیاست داخلی یک دولت تأثیر بگذارند. این تحلیل نشان می‌دهد که عوامل داخلی، مانند ثبات سیاسی، ترجیحات اجتماعی و ملاحظات اقتصادی، با عوامل بین‌المللی مانند رقابت قدرت‌های بزرگ، پویایی امنیت منطقه‌ای و تعهدات اتحاد در تعامل هستند. این فعل و انفعالات پاسخ دولت به بحران تایوان را شکل می‌دهد و بررسی تعامل

بین این دو مجموعه از عوامل را ضروری می‌کند. به طور کلی، این تحلیل‌ها اهمیت در نظر گرفتن عوامل داخلی و بین‌المللی را در درک بحران تایوان از دریچه رئالیسم نئوکلاسیک روشن می‌کند. آنها بر ارتباط و تأثیر متقابل بین این عوامل تأکید می‌کنند و تأثیر متقابل آنها را بر تصمیمات و اقدامات سیاست خارجی یک دولت در زمان بحران برجسته می‌کنند (Wang, 2008:8).

ماهیت روابط ایالات متحده با چین، خواه همکاری یا رقابت، عمدتاً توسط تصورات رهبران در مورد تهدیدات امنیتی و منافع اقتصادی بین دو کشور شکل می‌گیرد. اگر روابط آمریکا با چین را در امتداد طیف همکاری و رقابت قرار دهیم، واضح است که این روابط طی پنج یا شش سال گذشته از نقطه پایان همکاری به سمت رقابت رفته است. رقابت ساختاری بین هژمون موجود و قدرت در حال رشد در واقع نقش مهمی در شکل دادن به روابط رقابتی بین ایالات متحده و چین ایفا کرد. مدل منافع تهدید نشان می‌دهد که قدرت، منافع اقتصادی و وابستگی متقابل از طریق ادراک رهبران در شکل دادن به سیاست خارجی تأثیرگذار است. حال با توجه به رقابت و درگیری ایالات متحده و چین در آسیا - اقیانوسیه و بویژه تایوان شاهد یک نوع روابط تازه و ویژه‌ای از سمت این دو قدرت بزرگ بین‌المللی هستیم. رقابتی که بر سرنوشت سایر قدرت‌ها به خصوص در منطقه آسیا - اقیانوسیه تأثیرگذار خواهد بود (Schweller, 2019:9).

با توجه به وضعیت سیاسی و دیپلماتیک تایوان در عرصه بین‌المللی گزینه‌های پیشگیرانه زیادی در صورت درگیری چین و ایالات متحده برای تایوان وجود ندارد و در صورت درگیری تأثیر منفی بر تایوان خواهد داشت. برای مثال چین با تشکیل پیمان تجاری در آسیا و اقیانوسیه، و حضور ۱۵ کشور منطقه در این پیمان می‌تواند مانع حضور تایوان در این پیمان شود و این عامل منجر به این می‌شود که تایوان فرصت مناسبی را برای توسعه و تعامل بیشتر با کشورهای شرق آسیا نداشته باشد. در مقابل، استراتژی آزاد و باز هند و اقیانوسیه می‌تواند فرصت مناسبی برای تایوان به حساب آید و این ممکن است تعاملات عملی و روابط اقتصادی و عمل‌گرایانه محکم‌تری را با کشورهای هند، استرالیا و نیوزلند ایجاد کند (Xiaodi, 2018:3). بنابراین مناقشه و رقابت تجاری و استراتژیک کنونی ایالات متحده و چین، توسعه تجارت و سرمایه‌گذاری تایوان با هند که توسط ایالات متحده پشتیبانی می‌شود؛ سرمایه انسانی و استعداد فراوان هند با تکنولوژی بالایی که دارد ممکن است نیازهای تحقیق و توسعه برخی از رقابتی‌ترین شرکت‌های تایوان را برآورده کند. علاوه بر این، تایوان اختلافات سیاسی و اقتصادی کمی با هند دارد. تایوان روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی خاص و

پیچیده‌ای با دو قدرت بزرگ بین‌المللی دارد (Zuo, 2019: 10).

تأثیر جنگ تجاری آمریکا و چین با تایوان صرفاً اقتصادی نیست همچنین تأثیرات سیاسی و نظامی دارد. به طوری که افزایش سریع نظامی چین به خصوص در چند ماه اخیر در منطقه و همچنین پیمان سه جانبه ایالات متحده با استرالیا احتمال درگیری نظامی در تایوان را چند برابر کرده است؛ به طوری که ممکن است در سال‌های آینده شاهد جنگی بین ایالات متحده و چین در منطقه باشیم؛ اما باز هم حقیقتی که باعث شک و تردید در خصوص ایجاد درگیری بین دو قدرت بزرگ بین‌المللی در منطقه و بخصوص تایوان می‌شود دو مورد اساسی می‌باشد: (۱) وابستگی متقابل اقتصادی دو و یا چند جانبه که در بین کشورهای منطقه با چین و ایالات متحده برقرار است؛ (۲) چین، تایوان را یکی از استان‌های خود می‌داند و تا جایی که ممکن است سعی می‌کند به صورت مسالمت‌آمیز این بحران را به پایان برساند. از این رو، یکی دو دهه آینده ممکن است بهترین یا بدترین زمان برای روابط آمریکا با چین باشد (Xiying, 2019: 16).

چین به دنبال بازگرداندن این جزیره مهم از نظر استراتژیک و نمادین تحت کنترل خود است و ایالات متحده تایوان را در چارچوب چالش‌های گسترده‌تر از جانب چین می‌بیند. چین مدعی است تایوان متعلق به خود است و کنترل این جزیره جزء کلیدی تفکر سیاسی و نظامی پکن است. در واکنش به گسترش نیروهای مسلح چین در منطقه ایالات متحده حمایت خود را از تایوان افزایش داده است و تمرکز خود را به منطقه هند - اقیانوسیه معطوف کرده است. به طور مثال در سال ۱۹۹۶، در بحران تایوان، درگیری بین چین و تایوان ممکن بود به جنگی بین ایالات متحده و چین تبدیل شود. ایالات متحده با نمایش قدرت خود و ارسال دو گروه ناو هواپیمابر به منطقه برای حمایت از تایوان منجر به عقب‌نشینی چین شد. چین با توجه به این اتفاق، دست به بازسازی عظیمی در ارتش خود زد و ۲۵ سال بعد، به طور قابل توجهی دفاع موشکی خود را، بهبود بخشیده و ناوهای هواپیمابر خود را مجهز کرده است. در گزارش اخیر وزارت دفاع ایالات متحده به کنگره اشاره شد که در سال ۲۰۰۰، نیروهای مسلح چین را "یک نظامی قابل توجه اما عمدتاً قدیمی" ارزیابی کرد، اما امروز یک رقیب است که قبلاً در برخی زمینه‌ها از جمله کشتی‌سازی تا حدی از ارتش آمریکا پیشی گرفته است و جایی که اکنون بزرگترین نیروی دریایی جهان را در اختیار دارد (He, 2009: 9).

یکی از نگرانی‌های اصلی در میان تحلیلگران آمریکایی این است که توانایی‌های نظامی رو به رشد و قاطعیت چین، و همچنین وخامت روابط بین تنگه‌ای، می‌تواند جرقه درگیری را ایجاد کند. چنین

درگیری می‌تواند منجر به رویارویی ایالات متحده و چین شود. دلیل آن این است که چین استفاده از نیروی نظامی برای دستیابی به "اتحاد مجدد" تایوان را رد نکرده است و ایالات متحده نیز در مقابل دفاع از تایوان را در صورت حمله چین رد نمی‌کند. وزارت دفاع ایالات متحده در گزارش سال ۲۰۲۰ اعلام کرد که ارتش چین "احتمالاً در حال آماده شدن برای یک رویداد احتمالی برای متحد کردن تایوان با سرزمین اصلی با استفاده از نیروی نظامی است" (Dean, 2020: 6).

با این حال، کارشناسان در مورد احتمال و زمان تهاجم چین اختلاف نظر دارند. فرمانده ارشد نظامی ایالات متحده در اقیانوس هند و اقیانوس آرام هشدار داد که چین ممکن است در یک دهه آینده برای حمله به تایوان تلاش کند؛ برخی دیگر معتقدند سال ۲۰۴۹ یک تاریخ بحرانی است. شی تاکید کرده است که اتحاد با تایوان برای دستیابی به آنچه او رویای چینی می‌نامد؛ ضروری است. صرف نظر از این، ارتش چین در حال آماده‌سازی نیروی های خود برای یک حادثه احتمالی است و تایوان نیز یکی از اولویت‌های اصلی خود قرار داده است و سهم اساسی برای مدرن‌سازی نظامی چین را به خود اختصاص داده است. این در حالی است که تایوان توانایی دفاع در برابر چین بدون حمایت خارجی را ندارد. هزینه‌های دفاعی چین حداقل پانزده برابر تایوان است و ارتش سرمایه‌گذاری زیادی در تجهیزات مورد نیاز برای یک حادثه احتمالی در تنگه تایوان کرده است (Hi, 2020: 3).

مفهوم عملیات چین در مورد تایوان این است که اگر آنها بتوانند حضور ایالات متحده در جنگ را به تعویق بیندازند یا تعداد آنها را محدود کنند می‌توانند وارد جنگ شوند و تایوان را شکست دهند. در مقابل استراتژی تایوان برعکس است به این معنا که تایوان باید خطر حمله چین را به تعویق اندازد تا جاییکه ایالات متحده و متحدانش بتوانند با قدرت در منطقه ظاهر شوند. این کشور نیروهای نظامی قابل توجهی دارد و مزیت جنگیدن در زمین خود را دارد. با این وجود، ایالات متحده یک رقیب استراتژیکی دارد که دارای قابلیت دریایی است و به دنبال به کارگیری تهاجمی نیروهای خود برای به چالش کشیدن اصول، منافع و رفاه ایالات متحده است (Sang, 2019: 154).

از دیدگاه ایالات متحده، مفهوم "رقابت قدرت‌های بزرگ با چین"، این موضوع را در دستور کار قرار داده است و در حال حاضر می‌توان تایوان را یکی از خطرناک‌ترین نقطه جهان دانست که می‌تواند ایالات متحده، چین و سایر قدرت‌های بزرگ را درگیر یک جنگ بزرگ کند (Hi, 2019: 6). استدلالی که می‌توان ارائه کرد این است که ایالات متحده باید استراتژی خود را

برای جلوگیری از جنگ بر سر تایوان تغییر داده و روشن کند و همچنین هدفش در مورد تایوان باید حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی، پویایی آن به عنوان یک جامعه آزاد و بازدارندگی متحدان ایالات متحده بدون تحریک حمله چین به تایوان باشد. به عبارتی هدف استراتژیک واقع بینانه ایالات متحده برای تایوان و دستورالعمل‌های سیاستی مرتبط برای آن حفظ تعادل سیاسی می‌باشد که صلح را در منطقه و بخصوص برای تایوان حفظ کند. بنابراین به دنبال تغییر وضعیت تایوان نیست و همکاری با متحدان خود به ویژه ژاپن، برای تهیه طرح‌های جدیدی که می‌تواند تحرکات نظامی چین علیه تایوان را به چالش بکشد و به تایوان کمک کند تا از خود دفاع کند، اما بار گسترش جنگ را بر دوش چین بگذارد (Qianxi, 2022:5).

نتیجه‌گیری

تشدید تنش‌ها بین چین و ایالات متحده بر سر تایوان نگرانی‌ها را در مورد احتمال وقوع درگیری نظامی افزایش داده است. هدف این مقاله ارزیابی احتمال وقوع جنگ بر سر تایوان بین این دو قدرت بزرگ با در نظر گرفتن زمینه‌های تاریخی، پویایی‌های ژئوپلیتیک فعلی و ملاحظات استراتژیک است. پیشینه تاریخی درگیری چین و تایوان، همانطور که در مباحث قبلی مورد بحث قرار گرفت، پایه‌ای برای درک پیچیدگی‌های موجود را فراهم می‌کند. هم چین و هم تایوان ادعاهای دیرینه‌ای دارند که دولت قانونی چین هستند و رابطه‌ای مناقشه برانگیزی ایجاد کرده‌اند که برای دهه‌ها ادامه داشته است. چشم انداز ژئوپلیتیکی نقش مهمی در شکل دادن به پتانسیل جنگ بر سر تایوان ایفا می‌کند. ایالات متحده به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی، دارای منافع استراتژیک در حفظ ثبات در منطقه و تضمین آزادی دریانوردی در تنگه تایوان است. از سوی دیگر، چین تایوان را بخشی جدایی‌ناپذیر از قلمرو خود می‌داند و به دنبال اتحاد مجدد است. بنابراین، چین در سال‌های اخیر توانایی‌های نظامی خود از جمله سامانه‌های موشکی پیشرفته و نیروهای دریایی را به میزان قابل توجهی افزایش داده است و در مقابل ایالات متحده حضور نظامی قدرتمندی در منطقه آسیا و اقیانوسیه دارد و متعهد به دفاع از امنیت تایوان از طریق قانون روابط تایوان است.

چین و ایالات متحده هر دو روابط اقتصادی گسترده‌ای دارند که می‌تواند به عنوان یک عامل بازدارنده برای یک جنگ همه‌جانبه عمل کند. اختلال در روابط تجاری و اقتصادی عواقب شدیدی برای هر دو کشور و اقتصاد جهانی خواهد داشت و همچنین جنگ بر سر تایوان پیامدهای گسترده‌ای

برای ثبات منطقه‌ای و پویایی قدرت جهانی خواهد داشت. جامعه بین‌المللی، از جمله متحدان کلیدی چین و ایالات متحده، احتمالاً به دنبال جلوگیری از چنین درگیری و تشویق راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز هستند و می‌توان گفت درحالی که تنش‌ها بالاست، احتمال جنگ بر سر تایوان بین ایالات متحده و چین نسبتاً کم است. هر دو کشور در صورت درگیری نظامی چیزهای زیادی برای از دست دادن دارند، از جمله پیامدهای اقتصادی و آسیب احتمالی به اعتبار جهانی آنها. در حالی که امکان جنگ بر سر تایوان را نمی‌توان به طور کامل رد کرد، پویایی‌های ژئوپلیتیک فعلی، ملاحظات استراتژیک و وابستگی متقابل اقتصادی نشان می‌دهد که چین و ایالات متحده احتمالاً تصمیمات صلح‌آمیز را در اولویت قرار می‌دهند و وضعیت موجود را حفظ می‌کنند. با این حال، تحولات و تغییرات در حال انجام در پویایی قدرت باید همچنان به دقت بررسی شود، زیرا ممکن است بر مسیر آینده روابط چین-تایوان-ایالات متحده تأثیر بگذارد. بنابراین سناریوی که می‌توان برای وضعیت احتمالی آینده تایوان در نظر گرفت این است که ممکن هم چین و ایالات متحده وضعیت موجود بین خود را حفظ کرده و به سیاست‌های فعلی خود ادامه دهند، به طوری که چین با اعمال فشارهای دیپلماتیک خود بر سایر کشورها از به رسمیت شناخته شدن تایوان جلوگیری کند و یا اینکه مانع از فعالیت بین‌المللی تایوان در جامعه بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی شود. در مقابل آمریکا به عنوان بزرگترین رقیب استراتژیکی و اقتصادی چین به حمایت مالی و نظامی خود از تایوان ادامه دهد. این سناریو گرچه ممکن است ثبات را در تنگه حفظ کند، اما خطر شعله ور شدن جنگ را نیز در پی خواهد داشت. لذا روابط آتی بین چین و ایالات متحده در تایوان نامشخص است و به شدت به عوامل مختلفی مانند سیاست داخلی، پویایی منطقه‌ای و تغییر قدرت جهانی بستگی دارد. درحالی که وضعیت موجود ممکن است ادامه داشته باشد، سناریوهای بالقوه اتحاد مجدد صلح‌آمیز، تشدید تنش‌ها، یا به رسمیت شناختن بین‌المللی تایوان می‌تواند به طور چشمگیری روابط پیچیده بین این بازیگران را تغییر دهد.

- Albert, E. (2016). "China-Taiwan Relations. Council on Foreign Relations", 7.
- Boon, H. T., & Sworn, H. E. (2020). "Strategic ambiguity and the Trumpian approach to China-Taiwan relations". *International Affairs*, 96(6), 1487-1508.
- Chen, D. P. (2020). "The end of liberal engagement with China and the new US-Taiwan focus". *Pacific Focus*, 35(3), 397-435.
- Christensen, T. J. (2002). "The contemporary security dilemma: Deterring a Taiwan conflict". *Washington Quarterly*, 25(4), 5-21.
- Chang-Liao, N. C., & Fang, C. (2021). "The case for maintaining strategic ambiguity in the Taiwan Strait". *The Washington Quarterly*, 44(2), 45-60.
- Foulon, M. (2015). "Neoclassical realism: challengers and bridging identities", *International Studies Review*, 17(4), 635-661.
- Glaser, C. L. (2021). "Washington is avoiding the tough questions on Taiwan and China", *Foreign Affairs*, 102-4.
- He, K. (2009). "Dynamic Balancing: China's balancing strategies towards the United States", 1949-2005. *Journal of Contemporary China*, 18(58), 113-136.
- He, K. (2017). "Explaining United States-China relations: neoclassical realism and the nexus of threat-interest perceptions". *The Pacific Review*, 30(2), 133-151.
- He, Q. (2022). *From Balance to Imbalance: The Evolutionary Mechanism of Australia's Strategy towards China--A Neoclassical Realist Interpretation*. *Asian Journal of Social Science Studies*, 7(3), 8.
- Li, M. H., Eschenauer, R., & Yang, Y. (2013). "Influence of efficacy and resilience on problem solving in the United States, Taiwan, and China". *Journal of Multicultural Counseling and Development*, 41(3), 144-157.
- KuntiĆ, D. (2015). "The Ominous Triangle: China-Taiwan-the United States relationship. *Croatian International Relations Review*", 21(72), 239-280.
- Mearsheimer, J. J. (2021). "The inevitable rivalry: America, China, and the tragedy of great-power politics". *Foreign Aff*, 100, 48.
- Portada, R. A., Lem, S. B., & Paudel, U. (2020). "The final frontier: China, Taiwan, and the United States in strategic competition for Central America". *Journal of Chinese Political Science*, 25, 551-573.
- Qianxi H. (2022), "From Balance to Imbalance: The Evolutionary Mechanism of Australia's Strategy towards China--A Neoclassical Realist Interpretatio", *Asian Journal of Social Science Studies*; Vol. 7, No. 3; 2
- Ross, R. S. (2002). "Navigating the Taiwan Strait: Deterrence, escalation dominance, and US-China relations". *International Security*, 27(2), 48-85.
- Ripsman, N. M. (2011). "Neoclassical realism". In *Oxford research encyclopedia of international studies*.

- Sang, X. (2018), "Power, interests, and internal factors: A neoclassical realist perspective on the Taiwan issue", Springer.
- Schweller, R. (2018). "Opposite but compatible nationalisms: a neoclassical realist approach to the future of US–China relations". *The Chinese Journal of International Politics*, 11(1), 23-48.
- Tucker, N. B. (2002), "If Taiwan chooses unification, should the United States care? *Washington Quarterly*", 25(3), 15-28.
- Tucker, N. B., & Glaser, B. (2011). "Should the United States Abandon Taiwan? *The Washington Quarterly*", 34(4), 23-37.
- Ye, X. (2019). "Rediscovering the transition in China's national interest: A neoclassical realist approach". *Journal of Current Chinese Affairs*, 48(1), 76-105.
- Wang, H., & Lu, Y. C. (2008). "The conception of soft power and its policy implications: A comparative study of China and Taiwan". *Journal of contemporary China*, 17(56), 425-447.
- Xiying, Z. (2021). "Unbalanced deterrence: coercive threat, reassurance and the US-China rivalry in Taiwan Strait". *The Pacific Review*, 34(4), 547-576.
- Zhu, J. H., Weaver, D., Lo, V. H., Chen, C., & Wu, W. (1997). "Individual, organizational, and societal influences on media role perceptions: A comparative study of journalists in China, Taiwan, and the United States". *Journalism & Mass Communication Quarterly*, 74(1), 84-96.